

بررسی دیدگاه مورخان مسلمان (شیعه و سنی) به نظام اندیشگی سلفی گری از قرن چهارم تا هشتم هجری قمری

ملیحه قنادیان

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

haghiriamir70@gmail.com

محبوبه اسماعیلی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

esmaeili.mahboobeh@gmail.com

میرزا محمد حسنی

استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۰

چکیده

سلفیه افرادی هستند که با افترا بستن به شیعیان کوشیده اند سایر مسلمانان را به شیعه بد بین کنند. آنها نه تنها شیعیان را خارج از دین مبین اسلام می دانند بلکه آنان شیعیان را به تحریف قرآن کریم و کتاب خداوند متهم می کنند. مورخان و علمای مسلمان و اندیشمندان اسلامی در رد سخنان و گفته های سلفیه، مخصوصا ابن تیمیه و شاگردان او کتابها، مقالات و آثار بسیار زیادی بر جای گذاشتند. در این مقاله سعی بر آن است تا اتهامات سلفیان بر شیعه آشکار و بیان شده. و نیز به بررسی دیدگاههای مورخان و اندیشمندان و دانشمندان اسلامی و علمای مسلمان (شیعه و سنی) در رویکرد سلفیه به سه اصل اصول دین، توحید، نبوت و امامت پرداخته شود. مسئله اصلی این است که آیا و اندیشه های علمای مسلمان و اندیشمندان مسلمان نسبت به اصول دین توحید، نبوت و امامت با رویکرد سلفیه چگونه است؟ این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی می باشد. اما آنچه مد نظر نویسنده است با تکیه بر آرا و اندیشه های مورخان مسلمان شیعه و سنی در رویکرد سلفیه به توحید و نبوت و امامت می باشد.

کلیدواژه: سلفیه، توحید، نبوت، امامت، علمای مسلمان

مقدمه

نقطه تمرکز این مقاله بررسی دیدگاه علمای اسلامی (شیعه و سنی) راجع به رویکرد سلفیه به توحید و نبوت و امامت می باشد. برای دستیابی به این مهم، روشنگری در بحث توحید و نبوت و امامت و دفاع از حریم حقیقت و آشنا کردن مخاطبان با اقوال و تهاجمات مخالفان تشیع و تبیین مواضع اختلافی در بحث توحید و نبوت و امامت می باشد. در طول قرنهایی که از واقعه رحلت پیامبر (ص) گذشته است پیرامون موضوع توحید و نبوت و امامت آثار بسیاری شامل کتب، مقالات و پایان نامه هایی نوشته شده است. اما آنچه مد نظر نگارنده است با تکیه بر آرا و اندیشه های مورخان مسلمان (شیعه و سنی) در بحث رویکرد سلفیه به توحید و نبوت و امامت می باشد.

بررسی دیدگاه مورخان سنی در رویکرد سلفیه به توحید

بر اساس مبانی هستی شناختی سلفیه، خدا موجود قدیم، بی مانند، بی شریک و یکتاست؛ اما همچون انسان صفاتی زاید بر ذات و متغایر با یکدیگر دارد. خدایی صاحب نفس، وجه (صورت)، چشم، گوش، دست، پا، انگشتان و نشسته بر عرش در آسمان هفتم است. خدایی که به علم عالم است و به قدرت قادر، به نفسش صاحب رحمت است و به وجهش صاحب بقا، به چشمش بینا و به گوشش شنوا، به دستش فعال است و به انگشتانش، نگه دارنده آسمان ها و اینها همه صفات ذات او هستند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۳/ص ۸۷)

سلفیه در تبیین و تفسیر صفات الهی از حیث معنا شناسی بر اساس اصل ظاهر گرایی در قرآن و سنت و به تبعیت از برخی از اهل اثر و اصحاب حدیث به معنای ظاهری و عامیانه این صفات بسنده کرده و آنها را تاویل نمی کنند؛ چون آنها را از تشابهات دانسته و کیفیت شان را مجهول و سوال از چگونگی شان را بدعت می دانند و می گویند اینها صفات خبری هستند که تنها باید بدانها ایمان آورد.

به نقل از قاضی سبکی اهل توحید بر اینکه خداوند در جهت خاصی نیست اتفاق کرده اند مگر برخی افراد که مثل ابن تیمیه قول شاذ دارند. (اسنوی، ۱۴۲۴: ۹/ص ۶۹)

شیخ محمد ابو زهره نیز معتقد است که هرچه در قرآن و روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده از قبیل محبت، وجه و دست و... همگی باید بر ظاهرش حمل شود بدون هیچ تاویلی. (ابوزهره، ۱۹۵۸: ۷۰/ص ۹)

ابن حجرهیشمی مکی شافعی مدعی است ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حق او ادعای جسمانیت و جهت کرده است. (امین، ۱۴۲۱: ص ۱۳۰)

شهاب الدین حلبی از دانشمندان به نام دمشق، و معاصر با ابن تیمیه بوده که در نقد نظریه او پیرامون جهت دار بودن خدا رساله مستقلی نوشته، و سبکی در طبقات الشافعیه متن رساله وی را در ترجمه او نقل نموده است. وی در آغاز رساله می گوید: «آنچه مرا به نگارش این رساله وادار کرد این بود که اخیرا رساله ای از طرف است» (سبکی، ۱۹۶۴: ص ۱۲۳).

شمس الدین ذهبی که از بزرگان مذهب حنبلی است و کتابهای وی جزء مصادر تاریخی و رجالی به شمار می آید در کتاب تذکره الحفاظ به معرفی ابن تیمیه پرداخته و پس از بر ملا شدن عقائد ابن تیمیه نامه ای به او نوشته که نامه را با این جمله ها آغاز می کند: «یا رب ارحمنی و اقلنی عثرتی. و اسفاه علی السنه و اهلها، و اشوقه الی اخوان یعاوننی علی البکاء» خدایا بر من رحم کن و لغزش مرا پس گیر، بر نابودی سنت پیامبر و اهل آن متاسفم و بر همکاری برادرانم در اشک ریختن بر این تاسف مشتاقم. (ذهبی، ۱۹۵۶: ص ۱۳۴)

ابن حجر عسقلانی از علمای بزرگ اهل سنت درباره ابن تیمیه می گوید: به خاطر سخنانی که درباره اوصاف الهی دارد و دست و پا و صورت داشتن را به عنوان صفات حقیقی خدا مطرح می کند، گروهی از مردم قائل اند که او اهل تجسیم است. و برخی نیز او را زندق دانسته اند؛ زیرا با استغاثه به پیامبر اسلام (ص) مخالفت می کرد. (ابن حجر: ۱/ صص ۱۷-۱۸) او مخالف تأویل کردن آیات و احادیث صفات الهی است. از این رو، قائل است که خدا در جهت بالا قرار دارد و در آسمان است و گاهی به آسمان دنیا می آید و سپس برمی گردد. او اعضا و جوارح دارد ولی نه مانند مخلوق. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۱/ ص ۳۴۸)

ابن تیمیه خدا را قابل رؤیت با چشم می داند و می گوید: «سخن کسانی که دیدن خدا را تأیید می کنند، به عقل نزدیک تر است از سخن کسانی که آن را رد کرده اند.» (همان)

از آنجایی که سلفیه در روش شناسی خود، نقل گرا هستند و از طرفی در حوزه معرفت شناسی خود فقط ظاهر گریند در صفات جبریه خداوند قائل به تجسیم می شوند. (علیزاده موسوی: ۱/ ص ۴۱) از این رو کلمات علمای سلفیه مخصوصا رهبر فکری آنها ابن تیمیه در این باب بوی تشبیه و تجسیم می دهد گرچه مدعی انکار و تجسیم شده اند (همان: ص ۷۳) یا همچون شهرستانی آن را مختص به عقاید یهود می داند (شهرستانی: ۱/ ص ۹۷) ولی تشبیه و تجسیم در کتب خود آنها آن قدر واضح و روشن است که تقی الدین سبکی از علمای شافعی وقتی کتاب منهج السنه ابن تیمیه را دید گفت: «ابن

تیمیه در این کتاب می خواهد مظهرحشویه را که فقط به ظواهر قرآن تمسک کرده اند و معتقد به تجسیم هستند اثبات کند» (همان: ۱/ ص ۱۰۹) بنابراین سلفیان در توحید اسما و صفات دچار تناقضات فراوانی شده اند چرا که از یک طرف نتیجه روش شناسی آنها منتهی به تجسیم و تشبیه می شود و از طرفی هم در احادیث و آیات فراوانی هم چون آیه "لیس کمثله شی" (سوره شوری، آیه ۱۱) این مطالب راز می کنند.

ابن قیم مانند استادش ابن تیمیه مورد انتقاد و طعن دیگر علمای اهل سنت قرار گرفته است. ابن حجر هیشمی درباره او و استادش می گوید: «مبادا به چیزهایی که در کتابهای ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی و دیگرانی که پیرو هوای نفس خود هستند و خداوند آنها را گمراه ساخته و قلبشان را مهر زده و چشمشان را پوشانده، گوش کنی» سپس آنها را ملحدی می نامد که از دین خارج شده اند. (ابن حجر هیشمی: ص ۱۴۴)

بررسی دیدگاه مورخان شیعه در رویکرد سلفیه به توحید

اما در شیعه امامیه اتفاق نظر بر نفی جسمیت است که عبارات برخی از علمای شیعه را یادآور می شویم. به نقل از شیخ کلینی بابی در کتاب کافی با عنوان «باب النهی عن الجسم والصور» ذکر شده است. (کافی: صص ۱۰۴-۱۰۶) شیخ صدوق نیز در کتاب التوحید بابی به نام «باب انه عزوجل لیس بجسم ولاصوره» آورده است. (شیخ صدوق، ۱۴۱۶: ص ۱۶۴)

شیخ طوسی نیز در تفسیر التبیان ضبیحه کسانی که قائل به تجسیمند را حلال نمی داند. (شیخ طوسی: ۳/ص ۱۲۳) همچنین شیخ طبرسی در مجمع البیان (شیخ طبرسی: ۳/ص ۲۷۱) معتقد به جایز نبودن خوردن ذبیحه کسی است که قائل به جسمیت خداوند است.

علامه حلی در بحث صفات سلبی خداوند از دیدگاه خواجه نصیر الدین طوسی استدلال خویش را مبنی بر نفی جهت بیان می کند و می گوید که هر چیز جهت داری می تواند مورد اشاره قرار بگیرد و محل تغییرات واقع شود که در این صورت حادث شده و واجب نخواهد بود. (حلی، ۱۳۷۹: ص ۱۴۵)

دیدگاه مورخان سنی در رویکرد سلفیه به نبوت

فخر رازی معتقد است که پیامبر وقتی معصوم می شود که خداوند داعی اطاعت و پرهیز از معصیت راز او آفریده باشد در نتیجه او بر مبنای این داعی مرجح عمل می کند. (فخرالدین رازی: ص ۱۵۶)

به نقل از ابن بطه، کسانی را که گفته اند پیامبر(ص) قبل از بعثت بر دین خویش بوده را رد می کند. (ابن بطه، ۱۴۲۷: ص ۹۹)

یکی از اتهامات مستشرقین بر پیامبر خدا(ص) این است که وی مانند مشرکان و اعراب جاهلی به قداست مکه معتقد بود و اعمالی را انجام می داد که آنها هنگام عبادت انجام می دادند.

به نقل از یکی از نویسندگان «دایره المعارف» مکه و حرم حتی پیش از ارتباط آن با ابراهیم و اسماعیل در نظر محمد مکانی مقدس بوده است؛ زیرا قرآن تقدس آن را از همان مراحل ابتدایی که پیامبر آیات قرآن را برای همه تلاوت می کرد می پذیرد. (دایره المعارف اسلام، ۱۳۸۸: ص ۱۷۶)

اوری رویین معتقد است رسالتی که محمد در خود احساس می کرده اصالتی نداشته بلکه وی با ترکیب عقاید افکار و آداب و رسوم مطرح در آن دوران و در راس آنان و با اقتباس از یهودیت، اسلام را به جهانیان عرضه کرد. (محمد خلیفه حسن: ص ۹۶) وی برای اثبات دیدگاههای خود به بخشهایی از کتاب مستشرق یهودی گلدزیهر که به زبان عبری ترجمه شده، استناد کرده و می گوید: «محمد ایده و تفکر جدیدی را به جامعه آن دوران عرضه نکرد، بلکه همان عقائد کهن دوران گذشته عربی را احیا کرد. هر مستمع یهودی و مسیحی، وقتی قرآن را می شنود سوال می کند که این قرآن چه امر جدیدی را آورده است؛ پس هر امر خوبی باشد شما آن را در یهودیت می یابید.» (گلدزیهر: ص ۲۸۴)

دیدگاه مورخان شیعه در رویکرد سلفیه به نبوت

علامه حلی در «نهج الحق و کشف الصدق» بیان می دارد که اشاعره معتقدند که پیامبران ممکن است مرتکب گناهان کوچک و بزرگ مگر دروغ و کفر شوند. (حلی، ۱۳۷۲: ص ۱۲۳) علامه حلی درباره اینکه آیا پیامبر(ص) قبل از بعثت پیرو دین و شریعت دیگری بوده است یا نه سه دلیل ارائه کرده است. (همان)

دلیل اول: اگر پیامبر پیرو و متعبد به هر کدام از انبیای گذشته بود، این پیروی، مشهور و موجب افتخار پیروان آن دین میگردید و در تاریخ درج میشد؛ زیرا انگیزه برای نقل، بسیار فراوان بود.

دلیل دوم: اگر پیامبر متعبد به دین انبیای گذشته بود، هنگام سؤال معاذ بن جبل، از پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرسید که مطابق با چه منبعی حکم کند؟ حضرت پاسخ داد: مطابق کتاب الله، دوباره معاذ سؤال کرد که اگر در کتاب الله حکم واقعه را نیافتم چه کنم؟ پاسخ شنید که مطابق سنت پیامبر(صلی

الله علیه و آله). دوباره پرسید که اگر حکم واقعه را در سنت رسول الله نیافتم چه کنم؟ پاسخ شنید که رأی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را استنباط کن. دلیل سوم: ممکن نیست که پیامبر اسلام پیرو شریعتی از شرایع سابق باشد؛ زیرا پیامبر افضل است و در این صورت از مفضول که دینهای موجود در عصر ایشان است، تبعیت کرده و این معقول نخواهد بود؛ پس نتیجه میگیریم که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نه تابع دین ابراهیم، نه تابع دین نوح، نه تابع شریعت موسی و نه تابع شریعت عیسی بوده است؛ بلکه به شریعت خود - اسلام - متعبد و مقید بوده است، منتها قبل از این که اسلام ظهور پیدا کند و رسول خدا از جایگاه رسالت و بعثت مأمور به تبلیغ شود، تمام دانستیهای بایسته و مندرج در اسلام را از طریق تعلیم روح القدس دریافت کرده است.

دیدگاه مورخان شیعه در رویکرد سلفیه به امامت

اکثریت قریب به اتفاق شیعه امامیه، امام را انسان کامل و دارای مقام ولایت باطنی و حجت زمان و واسطه فیوضات الهی می دانند. این مرتبه از امامت که اهل عرفان از شیعه اقتباس کرده اند اوج مفهوم امامت است.

أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، ۵۵). همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند و نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند. این آیه شریفه، در اصطلاح قرآن پژوهان به آیه «ولایت» شهرت یافته است و بسیاری از محدثان و مفسران، آن را به همین عنوان یاد کرده اند. البته بعضی از صاحب نظران، از این آیه به عنوان آیه «زکات به خاتم» نیز نام برده اند.

اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران، نزول این آیه را درباره علی علیه السلام مورد اجماع شیعه و سنتی دانسته اند. مفسران و محدثان، با راهها و اسناد بی شماری از طریق صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) اثبات کرده اند. علامه حلی همچون دیگر صاحب نظران امامیه نزول آیه ولایت را در شأن حضرت علی (علیه السلام) قطعی دانسته و از آن برای اثبات امامت آن گرامی سود جسته است.

علام گیدرباره اشتهار این سبب نزول می نویسد:

«علمای اسلام بر نزول آیه درباره علی علیه السلام اجماع کرده اند و این در صحاح سته نیز مذکور است که چون علی علیه السلام در نماز خویش و در حضور صحابه انگشتی خود را به مسکین

صدقه داد، این آیه فرود آمد» (حلی: ص ۱۷۲).

او در جای دیگر می‌نویسد: «مفسران اتفاق کرده‌اند بر اینکه مراد از «أَنَا وَلَيْكُمُ اللَّهُ وَ...» علی (علیه‌السلام) است؛ زیرا هنگامی که علی (علیه‌السلام) در حال رکوع، انگشتی خویش را صدقه داد، این آیه درباره او نازل شد و در این امر اختلافی نیست» (همان: ص ۳۶۸).

ابن تیمیه در آثار مختلف خود صدقه دادن علی (علیه‌السلام) در حال نماز و نزول آیه در شأن آن حضرت را تکذیب کرده، دیدگاه خود را به اجماع و اتفاق نظر علمای امت مستند می‌کند. او در کتاب خود به نام مقدمه فی اصول التفسیر گوید: «و حدیث علی فی تصدقه بخاتمه فی الصلاة فإنه موضوع باتفاق العلماء» (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ص ۳۱). حدیث صدقه دادن علی در هنگام نماز به اتفاق نظر علما جعلی است. وی در جای دیگر از همان کتاب سخنان خود را تکرار کرده گوید: «أنه موضوع بإجماع أهل العلم» (همان: ص ۳۶). ابن تیمیه، این سخنان را در مورد نفی نزول آیه ولایت، در آثار نسبتاً قدیمی خود اظهار کرده بود، اما هنگامی که خود را در برابر منطق و دلایل استوار علامه حلی مشاهده کرد، با اهانت به علامه و نسبت دادن تحریف قرآن به او، از نفی نزول آیه ولایت در شأن علی سخن گفت:

«ابن مطهر قرآن را به گونه‌ای تحریف کرده که هیچ کس مانند او تحریف نکرده است؛ مانند سخن او که گفته است: آیه «أَنَا وَلَيْكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...» در شأن علی هنگامی که در حال نماز انگشتی خود را صدقه داد نازل شده است. این سخن از بزرگ‌ترین دعوای باطله است، بلکه اهل علم به نقل این مطلب که این آیه در شأن علی نازل نشده اجماع کرده‌اند و نیز اجماع کرده‌اند که علی در حال نماز هرگز انگشتی خود را صدقه نداده است و اهل علم به نقل این حدیث که صفت نقل شده برای علی از دروغهای جعل شده است اجماع کرده‌اند» (همان: ۲/ص ۹۰).

علامه امینی در کتاب الغدیر و مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق نیز علیه منهای السنه مطالب مستند و مبسوطی بیان کرده‌اند. از همه مهم‌تر سخنی است که علامه حلی خود در مورد کتاب منهای السنه گفته است. بن حجر گوید: «ابن مطهر، خُلق ستوده و برخورد پسندیده‌ای داشت و هنگامی که کتاب منهای السنه به دست او رسید گفت: «لو كان يفهم ما اقول اجبته»؛ اگر ابن تیمیه می‌فهمید که من چه می‌گویم پاسخ او را می‌گفتم» (ابن حجر: ۲/ص ۳۱۷).

دیدگاه مورخان سنی در رویکرد سلفیه به امامت

از منابع اهل سنت برداشت می‌شود که تمام همشان این است که خلافت خلیفه اول را شرعی قلمداد کنند. با توجه به اینکه آنان را معصوم ندانسته و از اشتباه و خطا مصون نمی‌دانند وقتی انتخاب

شونده و انتخاب کننده هیچ کدام معصوم نبودند چگونه فقهای اهل سنت عمل آنان را رحمت دانسته و همه جا به آن استدلال می کنند. درباره استدلال علمای اهل سنت به بیعت با ابوبکر باید گفت چنین استدلالی نمی تواند مورد قبول باشد.

به نقل از ماوردی بیعت اهل حل و عقد با امام بدون رضایت هم منعقد می شود. (ماوردی، ۱۹۷۳ ص: ۱۰) پس از خلفای راشدین معنای بیعت و اجماع اهل حل و عقد از مفهوم خود تهی شد تا جایی که حتی حسین بن علی (ع) را با زور شمشیر و ارعاب و ادا به بیعت کردند. در این بخش به تفاسیر معتبر اهل سنت از قرن چهارم تا هشتم مراجعه شده است تا دیدگاه مفسران درباره شان نزول آیه ولایت بیان شود. قرن چهارم طبری (متوفای ۳۱۰ هـ ق) در تفسیر خود روایاتی آورده که در آنها نقل شده منظور از آیه ولایت، علی بن ابی طالب است (طبری، ۱۳۸۷: ۶/ص ۱۸۷) حصاص (متوفای ۳۷۰ هـ ق) نیز این شان نزول را نقل کرده است (حصاص: ص ۱۰۲) سمرقندی (متوفای ۳۷۳ هـ ق) نیز نقل کرده است (سمرقندی: ص ۴۰۱) در قرن پنجم ماوردی (متوفای ۴۵۰ هـ ق) از مجاهد نقل می کند که این آیه در زمان صدقه دادن علی (ع) در رکوع نازل شده است (ماوردی، ۱۹۷۳: ص ۳۶۸) ثعلبی نیز این آیه را مربوط به علی بن ابی طالب می داند (ثعلبی نیشابوری: ۴/ص ۸۰-۸۱) ابن تیمیه بعد از نقل ادعای اجماع در کذب بودن روایت، این شان نزول چون می دانسته است افرادی مانند ثعلبی آن را نقل کرده اند او را تضعیف کرده و به او نسبت حاطب لیل می دهد. اگر هم ثعلبی حدیث نادرست و درست را نقل می کرده نمی توان این گونه حکم کرد که تمام احادیث او نادرست است بلکه باید احادیث او را سنجید. ولی ابن تیمیه بدون آنکه حدیث مورد بحث را بررسی کند آن را دروغ می داند.

سبط ابن جوزی از بزرگان اهل سنت در معنای کلمه «مولی» بحث مفصلی دارد و بعد از نقل تمامی معانی کلمه «مولی» و رد آنها، این گونه نتیجه گیری میکند که غیر از اولویت و امامت چیز دیگری را نمیتوان از این حدیث استفاده کرد. دانشمندان عرب در تفسیر کلمه «مولی» در فرمایش رسول خدا که فرمود: (من کنت مولاه) و جوهی ذکر کرده اند که یکی از آنها نفی مذهب، در کتاب تذکره الخواص، در باره حدیث غدیر و به معنای مالک است و... معنای دهمین آن اولی و برتر است. خداوند فرمود: این موالی شما است، به این معنا است که او اولی و برتر به شما است، و چون ثابت شد که مولی به معنای اولی است؛ پس حمل لفظ مولی در این حدیث بر کسی که مالک بنده ای باشد جائز نخواهد بود؛ چون پیامبر مالک علی و علی بنده رسول خدا و آزاد شده او نبود، و نیز حمل آن بر کسی که پسر عموی دیگری است جایز نیست؛ زیرا او پسر عمویش بود. و نه بر هم پیمان، چون این قضیه مربوط به کسانی است که ضرر دیده اند و پیمان بر کمک و همراهی می

بندند. و نه بر یاری و کمک؛ زیرا این معنی در خود کلمه موجود است. و نه بر کسی که سرپرستی (ضمان جریره) را دارد و نه بر همسایه که چنین حملی لغو است و نه بر آقا و سروری که اطاعتش الزم است. پس مقصود از کلمه مولی در این حدیث غیر از معنای دهم آن که اطاعت محض و مخصوص؛ یعنی همان حمل بر اولی نخواهد بود، و معنایش این میشود: کسی که من اولی و برتر از جان وی به خود او هستم پس علی هم اولی و برتر از جان او به او است. من در این معنی و تفسیر تنها نیستم. (سبط بن الجوزی، ۱۳۶۸: ص ۳۲-۳۷)

ابو الفرج اصفهانی نیز در کتابش مرج البحرين این حدیث را از اساتیدش نقل کرده و میگوید: رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: کسی که من ولی و سرپرست او و برتر از جانش به وی هستم؛ پس علی سرپرست او است. از این تعبیر فهمیده میشود که همه معانی کلمه مولی در نهایت بازگشت به وجه دهم آن دارد که جمله: آیا من بر جان مؤمنان برتر از خودشان نیستم؟ و این نص آشکاری است در اثبات امامت و پذیرفتن طاعت و پیشوائین. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۷۸: ص ۷۸)

محمد بن طلحه شافعی در کتاب کفایة الطالب که آن را در باره مناقب امیر مؤمنان (ع) نگاشته است، بعد از نقل روایت «لو كنت مستخلفاً أحداً لم يكن أحد أحق منك لقدمك في الاسلام وقرابتك من رسول اهلل و صهرک..» «و اگر بنا بود جانشین برگزینم هیچ کس سزاوارتر از تو به جهت پیشگامی ات در اسلام نزدیک بودن به پیامبر خدا و داماد او بودن نیست» و نیز می نویسد: این حدیث اگر چه از ظاهر آن بر میآید که رسول خدا جانشین تعیین نکرد؛ ولی حدیث غدیر خم دلیل بر تعیین سرپرست است که همان جانشینی رسول خدا است؛ بنا بر این حدیث غدیر خم ناسخ حدیث قبل میشود؛ چون حدیث غدیر در آخر عمر مبارک رسول الله ایراد شده و متأخر است. (شافعی، ۱۴۲۶: ص ۱۲۳)

ابن حزم وقتی درباره خلفایی که با «ولایت عهدی» به خلافت رسیده اند، سخن می گوید - از جمله درباره منصوص بودن خلافت ابوبکر از سوی پیامبر (ص) - می نویسد: «و الذی اُدين الله به أنه ولی الخلفاء بعهد من رسول الله و نص عليه. دلیل وی آن است که: لا جماع أهل الاسلام علی تسميته خليفه رسول الله» (بن حزم، ۱۳۶۷: ۴/ص ۱۶۹) منشأ این سخن آن است که به لحاظ سیاسی، ابن حزم بر این باور است که ولایت عهدی، یعنی این که خلیفه یا امام پیشین قبل از مرگ، خلیفه بعدی را معین کند، بهترین گزینه در میان راه های انتخاب حاکم است.

آگاهی که قضاوت وی در منصوص دانستن ابوبکر از سوی پیامبر (ص) به هیچ روی تاریخی نیست؛ چرا که اکثریت اهل سنت، نه تنها خلافت ابوبکر را به بیعت می دانند، بلکه بیعت را مبنای خلافت

می‌شمرند. در این‌جا نکته شگفت استدلال او است که به کاربرد کلمه خلیفه رسول الله از سوی مسلمانان برای ابوبکر استدلال می‌کند. بر فرض که مسلمانان او را خلیفه رسول الله خوانده باشند، این چه ارتباطی با منصوص بودن خلافت او از طرف آن حضرت دارد؟ وی در همان‌جا با شگفتی تمام صورتی از روایت یوم الخمیس را درباره «کتاب لایکتب» آورده که پیامبر (ص) ضمن آن تصریح کرده است، قصد داشتم ابوبکر را ضمن این «کتاب» معرفی کنم که دیگر لازم به نوشتن نیست. (همان: ۴/ص ۱۰۷).

اشکالی که از قدیم بر ابن حزم به ویژه استدلال‌های او در الْمُحَلَّى وارد شده، آن است که وی نمی‌توانست مدعی آن باشد که همه آن‌چه را که درباره راویان می‌گوید، از جمله مجهول معرفی کردن شماری از راویان، درست باشد. این اشکالی است که سُبُکی در طبقات الشافعیه بر ابن حزم وارد کرده و قطع‌های بی‌مورد او را به روایاتی که آن‌ها را صحیح می‌داند، یادآور شده است (ابن حزم الاندلسی، ۱۳۶۷: ۴/ص ۱۷۵) تنیدی‌های فراوان وی در ارزیابی‌ها و برخورد با مخالفانش در اندلس، سبب شد تا مخالفان، زبان ابن حزم را زبانی تند دانسته، آن را با شمشیر حجاج مقایسه کنند. (ابن حجر، ۱۴۰۷: ۴/ص ۱۶۶-۱۶۷)

ابن حجر عسقلانی هم از این زاویه، انتقادهای تنیدی بر ضد ابن حزم دارد. (همان: ۴/صص ۷۳۱-۷۳۲) از نمونه‌های شگفتی که ابن حزم، راوی را مجهول و ناشناخته دانسته، قضاوت او درباره محدث معروف، محمد بن عیسی ترمذی است که سبب خشم ابن حجر شده است. وی نوشته است: نمی‌توان مدعی شد که ابن حزم، ترمذی را نمی‌شناخته است؛ چرا که وی تعبیر «مجهول» را درباره بسیاری از حفاظ موثق بکار برده است. [تهذیب التهذیب، ۱۳۸۳: ۹/ص ۶۷] ابن حجر اشکالات فراوان دیگری هم بر ارزیابی‌های رجالی ابن حزم وارد کرده است که ناشی از جهل وی نسبت به راویان، آن هم راویان مشهور است. (مقدمه احسان عباس بر رسائل، ۱۴۰۸: ۱/ص ۲۱۳)

احسان عباس به تفصیل درباره نوع خطاهای رجالی ابن حزم سخن گفته است. (رسائل، ۱۴۰۸: ۱/صص ۱۴-۱۵) الکریمی مصحح کتاب حجه الوداع ابن حزم نیز درباره عدم عمق ابن حزم در شناخت مسائل رجالی به ویژه بحث «علل الحدیث» بحث مفصلی کرده و سبب آن را نرسیدن بسیاری از آثار شرق اسلامی به اندلس عنوان کرده است. (همان، صص ۲۲-۲۳)

در میان صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت تنها دو نفر فی الجمله به کتاب منهاج السنه نگاهی خوش‌بینانه نشان دادند. ۱. علی بن عبدالکافی سبکی شافعی. ۲. ابن حجر عسقلانی.

دلیل خوش‌بینی این دو شخص، استواری و سودمندی کتاب منهاج السنه نبود؛ زیرا این دو نفر به کتاب یاد شده اشکالات زیادی را وارد کردند و نیز دلیل آنان بر موافقت، وجود نقطه ضعف در شخصیت علمی یا تقوا و تدین و اخلاق علامه حلّی هم نبود؛ زیرا ابن حجر به عنوان یک راوی‌شناس، شخصیت علامه حلّی را بارها ستوده است، بلکه تعصّب مذهبی آن دو و جانبداری علامه از مکتب اهل بیت و تلاش برای اثبات امامت اهل بیت (علیهم‌السلام)، سبکی و ابن حجر را بر این وا داشته بود که اصل تلاش ابن تیمیه را در جهت نوشتن چنین کتابی بستایند. همین دو نفر نیز اشکالات عمده اعتقادی و غیر اعتقادی چون اهانت به اهل بیت، جعل و تحریف روایات، تضعیف روایتهای صحیح و غلو در بدگویی از علامه حلّی را برشمرده‌اند. سبکی، کتاب منهاج السنه را پس از وفات مؤلف آن خوانده است. او در قالب چند بیت شعر نخست علامه حلّی را به دلیل شیعه بودن هجو کرده، ابن تیمیه را از اینکه کتاب قطوری در برابر عقاید او نوشته می‌ستاید. سپس به مطالب انحرافی که در جای جای کتاب منهاج السنه آمده اشاره می‌کند و می‌گوید:

«أبا حسن تغدیک نفسی و مهجتی* و کلّ بطیء فی الهدی و مسارع فأتت الذی أعطیت إذ کنت راکعاً* زکاء، فدتک النفس یا خیر راکع فأنزل فیک اللّه خیرا و آیه* و بینها فی محکّمات الشرایع لکنه خلط الحقّ المبین بما* یشوبه کدرا فی صَفْوِ مشربه یحاول الحشو أنّی کان فهو له* حیث سیر بشرق او بمغربه یری حوادث لا مبدأ لاولهما* فی اللّه! سبحانه عما یظن به لو کان حیاً یری قولی ویفهمه* رددت ما قال اقفوا اثر سبسه» (الصفدی، ج ۲، ص ۲۶۲)

«کتاب منهاج السنه را که ابن تیمیه در رد ابن مطهر حلّی به نگارش در آورد، مطالعه کردم. همان‌گونه که سبکی شافعی گفته، در رد ابن مطهر مفید یافتم... ولی روایتهای پرشمار و صحیحی را ابن تیمیه در ردیه خود، مردود شمرده است که علمای صاحب فضیلت ما از آغاز تاکنون به آنها استدلال کرده و می‌کنند و از شهرت تمام برخوردارند و صاحبان «صحاح» و «سنن» آنها را ذکر کرده و از نظر سند هم صحیح به نظر می‌رسند» (ابن حجر، ۱۴۰۸: ۱/۶ ص ۳۹). از این بخش از گفته‌های ابن حجر چنین استفاده می‌شود که ابن تیمیه به خاطر تلاش در سرزنش ابن مطهر حلّی، حتی روایتهای صحیح

و مشهور و احیانا متواتر را نیز مردود شمرده است. با توجه به اینکه ابن حجر، راوی شناس معروف و آشنا به روایتهای صحیح و غیر صحیح می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که ابن تیمیه در جهت رد علامه حلی، حتی از تحریف روایتهای صحیح هم ابایی نداشته است. مهم‌تر از همه اینکه ابن تیمیه به خاطر همین هدف، فضائل اهل بیت را نیز به سان روایتها انکار کرده است؛ چنان که ابن حجر عسقلانی در ادامه سخنان خود گوید: «و کم من مبالغه لتوهین کلام الرافضی اذته احيانا إلى تنقيص علیّ علیه السلام» (همان). ابن تیمیه در سست کردن پایه‌های گفته‌های علامه حلی، به حدی مبالغه ورزید که سخنان او به «تنقیص» علی علیه‌السلام انجامید. از این جمله ابن حجر برمی‌آید که ابن تیمیه به خاطر رد علامه حلی، حتی به تنقیص وارث علم و حکمت پیامبر و پیشوای معصوم شیعه، حضرت امیر مؤمنان (علیه‌السلام) نیز دست یازیده است.

پس از انتشار افکار و اندیشه‌های ابن تیمیه و کتاب منهاج السنّه، مخالفت و بدبینی نسبت به او از سوی صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت پدید آمد. این مخالفت روز به روز شدیدتر می‌شد و اوج بیشتری می‌گرفت. مخالفتهای اهل سنت با ابن تیمیه در قالب صدور فتوا، نوشتن کتاب و ایراد خطابه و نصیحت ابراز می‌شد. این حرکت که از درد دین سرچشمه می‌گرفت و بسیاری از علما آن را بر خود و دیگران واجب می‌دانستند، از زمان حیات ابن تیمیه آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. اکنون مناسب است به نام برخی از مخالفان او در دوره‌های مختلف اشاره شود. در میان سرشناس‌ترین علمای مخالف عقاید ابن تیمیه در قرن هشتم، مورخان از شخصیت‌های زیر نام برده‌اند:

قاضی عزالدین ابن جماعه؛ امام ابو محمد یافعی؛ امام کمال الدین زملکانی؛ قاضی ابوبکر اخنایی؛ امام تقی الدین سبکی؛ امام ابو حیان و شیخ محمد بن سلیمان کردی (همان). این مخالفتها به زمان حیات ابن تیمیه و قرن هشتم منحصر نماند و در سده‌های بعد - یعنی از زمان حیات ابن تیمیه تا اواخر قرن دوازدهم - مخالفت و مبارزه‌های علمی به صورت عمومی و سراسری علیه عقاید و افکار او ادامه یافت.

نتیجه گیری

سلفیه باگریز از تامل عقلی و تاکید بر ظاهرگرایی در قرآن و سنت و حمل آیات و روایات صفات ظاهرشان از توحید ذاتی و صفاتی خارج شده اند. یکی از نقدهای وارد بر سلفیه استناد آنها به احادیثی است که در جوامع احادیث اهل سنت وجود دارد. از آنجاییکه آنها نمی خواهند این احادیث را رد کنند در وادی تجسیم و تشبیه گرفتار می شوند. رای اکثریت علمای شیعه تنزیه خداوند متعال از جسمیت است. علمای اهل سنت در مسئله نبوت اختلافی با یکدیگر ندارند. آنها در بحث نبوت تنها در برخی امور جزئی که به فروع مذهب هر یک از ایشان بازمی گردد، با یکدیگر اختلاف دارند. از این رو ایشان نبوت پیامبران را تأیید می کنند و نبی را انسانی می دانند که خداوند او را برای این وظیفه انتخاب کرده است، بنابراین او نه کلاً معصوم است و نه مبرا از نسیان و خطا و گناه، چه گناه کبیره و چه گناه صغیره. اگرچه ایشان برای هر یک از این موارد قیودی در نظر می گیرند که علو شأن و پاکی منش و شخصیت و امانت پغمبر، به ویژه در مرحله ابلاغ پیام خداوند، حفظ شود. از نظر اهل سنت نبوت متنی از جانب خداوند است و فضل و رحمتی از جانب اوست که مردمان را به آنچه عقل قادر به درک آن نیست راه بنماید و اوامر و نواهی خداوند را که متضمن سعادت دنیا و آخرت انسان است بیان نماید. علمای اهل سنت امام را همان خلیفه و جانشین پیامبر (ص) در اداره جامعه مسلمین به همراه لوازم آن می دانند. در حالی که شیعه امام را جانشین پیامبر (ص) در تمامی شئون او می داند. از همین جاست که اختلاف این دو گروه آغاز می شود. زیرا یکی امامت را فرع دین و دیگری اصل دین تلقی می کند. به عبارت دیگر علمای اهل سنت از جمله سلفیه که در این مسیر بسیاری از مسلمات تاریخی را فدا نموده اند امامت را به عنوان مسئله پسین می نگرند و چه بسا به همین خاطر ناچار شدند که خلافت نبوت را تا سی سال پس از رحلت پیامبر (ص) برقرار بدانند؛ زیرا فسق و جور خلفای بعدی از حد توجیه گذشته بود اما شیعه مسئله امامت را پیشین می داند. نظر علمای شیعه بر ولایت و امامت استوار است و اساس این دو بر نبوت استوار است.

منابع و ماخذ

۱. ابوزهره، محمد، (۱۹۵۸)، ابن تیمیة حیاته و عصره، مصر.
۲. ابن ابی یعلی، (۱۹۹۹/۱۴۱۹)، طبقات الحنابلة، چاپ عبدالرحمان بن سلیمان عثیمین، ریاض .
۳. ابن بطه، (۱۴۱۷) الابانة عن شریعة الفرقة الناجیة «، مجله جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیة، ش ۱۶. انبة الفرق المذمومه، چاپ سید عمران، قاهره .
۴. ابن بطه، (۱۹۸۴/۱۴۰۴)، کتاب الشرح و الابانة على اصول السنة و الديانة و مجانبة المخالفین و مبانیة اهل الاهواء المارقین، چاپ رضا معطی، مکه .
۵. ابن تیمیة، کتاب الاسماء و الصفات، چاپ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت .
۶. ابن جوزی، (۱۳۶۸) تلبیس ابلیس، بیروت .
۷. ابن جوزی، (۱۴۰۹)، مناقب الامام احمد بن حنبل، چاپ عبدالله ترک
۸. امین، محسن، (۱۴۰۸)، کشف الارتیاب،
۹. تفتازانی، شرح المقاصد، بی جا، ناشر: الشریف رضی، ج ۹ .
۱۰. ذهبی، محمد بن احمد، (۱۹۵۶) تذکره الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۶م.
۱۱. سبکی، عبدالوهاب بن علی، (۱۳۸۳) طبقات الشافعیة الكبرى، مصر.
۱۲. علامه حلی، حسن، (۱۳۸۳) منهاج الكرامة.
۱۳. فخر رازی، عصمه الانبیاء، بی جا: دار الکتب العلمیه، بی تا، ص ۱۶
۱۴. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، (۱۴۲۴) سر العالمین و کشف ما فی الدارین، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل و أحمد فريد المزیدی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، - الطبعة: الأولى، ص ۴۸۳
۱۵. طبری، محمد، (۱۳۸۷) تاریخ الامم و الملوک، به کوشش: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف،
۱۶. عبدالله بن احمد بن حنبل، (۱۴۰۶) کتاب السنه، به کوشش: محمد بن سعید قحطانی، دمام: دار ابن القيم.
۱۷. عبدالله بن احمد بن حنبل، (۱۴۰۸) مسائل احمد، به کوشش: زهیر شاویش، بیروت: المکتب الاسلامی.
۱۸. غزالی، (۱۴۰۹)، احیاء، ج ۴، ص ۳۳۷ و ج ۳، کتاب شرح عجایب القلب، ص ۱۸.
۱۹. ماوردی، علی، (۱۳۹۳)، الاحکام السلطانیة، قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی.